

مقاله

سیستان*

سهیلا شهشهانی

واژه‌های کلیدی: گذشته باستانی، تاریخ، غذا، مسکن، موسیقی، زیارتگاه

در زمان حکومت قاجاریه، ایران شامل پنج ایالت بود: خراسان، آذربایجان، کرمان، فارس و خوزستان. در این زمان سیستان جزو خراسان و بلوچستان جزو کرمان بود. قانون اساسی ۱۲۸۶ هجری شمسی در تقسیمات کشوری چهار ایالت را مشخص کرد: آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس و بنادر، خراسان و سیستان (کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۲: ۱۰۴۳). قانون تقسیمات کشوری در سال ۱۳۱۶ ایران را به ۱۴ استان تقسیم کرد. استان دوازدهم استان بلوچستان و سیستان، مرکز آن زاهدان و مرکب از ۵ شهرستان و ۲۱ بخش بود (همان: ۱۰۴۵). در سال ۱۳۴۲، سیستان ۷۴۰۰ کیلومترمربع (همان: ۸۸) مساحت داشت. جمعیت آن در سال ۱۳۳۵، ۱۴۰،۱۴۲ نفر بود که ۱۲،۲۰۰ نفر آن در زابل و بقیه در ۶۲۷ دهکده پراکنده بودند (کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۱: ۸۹). خشکسالی اوایل قرن باعث شد جمعیت سیستان در سال ۱۲۸۵ از ۲۰۵،۰۰۰ رو به نزول گذاشت. مهم‌ترین رودخانه سیستان هیرمند است که منطقه آبخیز آن از تمام رودهای فلات ایران وسیع‌تر و در حدود ۳۵۰،۰۰۰ کیلومتر است (همان: ۸۸). دریاچه آب شیرین هامون در ارتفاع ۵۰۰ متر از سطح دریا به مساحت ۳۲۰۰ کیلومترمربع بزرگ‌ترین دریاچه آب شیرین فلات ایران بود. حتی در این سال پیش‌بینی

می‌شد که این دریاچه مهم خشک شود. در مصب رود هیرمند کوه خواجه قرار دارد که مساحت آن دو کیلومتر و ارتفاع آن ۱۶۵ متر است و آثاری تاریخی دارد. گفتنی است که حاکم سیستان، خاندان اعلم، از قائل بودند. از سال ۱۳۱۶ بلوچستان و سیستان (توجه کنید به نام آن بلوچستان و سیستان) یک استان را تشکیل داد.

در سال ۱۳۷۷ سیستانی‌ها متشکل از ۲۹ طایفه در ۱۷ دهستان شهرستان زابل به سر می‌بردند. البته برخی طوایف در بیش از یک دهستان پراکنده بودند مانند طوایف اربابی، صیادی، بزی، پودینه، شهرکی و میر. طوایف دیگر سیستانی عبارت بودند از بامری، ارباب، حیدری، سرحدی، هراتی، جهانتیغ، میرشکاری، کلبعلی، فیروزکوهی، خمر، قلعه‌نویی، شهبخش، کیخا، کمالی، سنجولی، سرابندی، بارانی، سرگزی، گرگ، شهریاری، شیخ و جامی. در سال ۱۳۷۷ جمعیت آن‌ها ۱۰۲،۰۰۰ نفر (۹۰،۰۰۰ شیعه و ۱۲،۰۰۰ سنی) بود. منبعی دیگر از سال ۱۳۷۵ جمعیت شهرستان زابل را ۳۳۴،۵۶۱ نفر اعلام می‌کند. در سال ۱۳۷۵ جمعیت سیستان و بلوچستان ۱،۷۲۲،۵۷۹ نفر بود که ۱۹،۴۷۲ نفر غیرساکن، ۷۹۴،۵۲۸ نفر ساکن شهرها و ۹۰۸،۵۷۹ نفر ساکن روستا بوده‌اند.

جریان رودخانه هیرمند فصلی است و از اسفند تا آخر خرداد فاصله ۱۲۰۰ کیلومتر را از ارتفاعات هندوکش طی می‌کند و به سرعت و با طغیان رودخانه به دریاچه هیرمند می‌ریزد. این آب برای اراضی سیستان ضروری است. ۷۰۰ کیلومترمربع از ۲۷۰۰ کیلومترمربع اراضی زراعتی سالی چند ماه با آب دریاچه مشروب می‌شد (همان: ۸۹). گندم و جو، که ۸۵ درصد محصول زراعتی ناحیه بود، نیز با این آب به عمل می‌آمد. در سیستان شغل دوم مردم دامداری بود و از ۵۰۰۰ گاو سیستان در نیزارهای اطراف دریاچه نگهداری می‌شد. در سال ۱۳۴۲ صحبت از ماهیگیری و طیورداری می‌شود، مشاغلی که امروز دیگر اثری از آن‌ها نیست. در این سال صیادان ۵۰۰ نفر بودند (همان: ۸۹).

ویرانه‌های ایرانشهر نیز بیانگر گذشته تاریخی و ماقبل تاریخ سیستان است. داستان‌های شاهنامه نیز، که بسیاری از آن‌ها در سیستان می‌گذرد، دال بر این ادعاست. در دوره طاهریان از سیستان می‌خوانیم، زیرا طاهر بن حسین نوه رزق‌غلام حاکم سیستان بود (همان، ج ۱: ۳۸۱). صفاریان نیز از سیستان و به جنگ با راهزنان خوارج سیستان شهره بودند (همان: ۳۸۳). در قرن هشتم هجری گذر تیمور از منطقه لطمه بزرگی بر سیستان زد. پس از آن دیگر جایی در سیستان تاریخ و فرهنگ قبل خود را نیافت.

از نظر فرهنگی سیستان در قرن سوم و چهارم هجری منزلت بسیار رفیعی داشت. پس از دوره ساسانی و حمله اعراب، زمانی که کتابت و نشر مجدداً به زبان فارسی صورت گرفت، اولین مرکزی که از آن نام برده می‌شود سیستان است و سپس شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و

گرگان و ری (همان: ۶۴۵). در تعلیم علوم دینی نیز، آنجا که از ایرانیان نام می‌برند، ابتدا نام عبدالرحمن بن سمره (قرن اول هجری) در سیستان در مسجد آدینه می‌آید و نیز ابن فقیه که در سیستان و بلخ و هرات در مساجد زیادی تعلیم می‌دادند (همان: ۷۱۶).

سیستان همواره با سال‌های سیلابی و سال‌های خشک مواجه می‌شد. تیت، قبل از سفر به ایران، در موزه بریتانیا با فردی ملاقات می‌کند که از سیلاب‌های سیستان خبر می‌دهد که همه مردم را وادار می‌کند چندین ماه با قایق در شهرستان رفت‌وآمد کنند (همان: ۸۵۷). او درمی‌یابد این حالت استثنایی مربوط به قرن چهارم هجری بوده است.

حدود سال ۱۲۱۰ هـ مجدداً سیلاب وحشتناکی رخ می‌دهد که مجرای جدیدی در دلتای رودخانه ایجاد می‌کند. سال ۱۲۶۴ هـ تاریخ بعدی سیلاب است که خشکسالی ۲۰ ساله را به دنبال می‌آورد. سپس سیلاب ۱۲۸۲ رخ می‌دهد (همان).

بر اثر خشکسالی از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۰ ساکنان سیستان به دشت گرگان و مازندران مهاجرت کردند. از سال ۱۳۵۵، که آب هیرمند مجدداً جاری شد، عده‌ای به منطقه بازگشتند.

در سال ۱۳۸۱ با فاجعه خشک شدن هامون مواجه شدیم که یکی از بزرگ‌ترین فجایع محیط زیستی ایران بود. در بهار ۱۳۸۶ مجدداً آب به هامون راه پیدا کرد، اما این جریان پس از سال‌هایی بود که دریاچه خشک شده بود، و گیاهان و حیات وحش منطقه و حتی گاو معروف کوهان‌دار سیستان ناپدید شده بود (از فیلم *تالاب هامون*، محیط‌زیست زابل، شهریار صیامی).

امروز سیستان ۳۶,۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت و حدود ۳۵۰,۰۰۰ نفر جمعیت دارد. سیستان را از نظر طبیعی با دو خصیصه می‌توان تعریف کرد: رودخانه‌هایی که از بلندی‌های افغانستان سرچشمه می‌گیرند و پس از طی ۱۲۰۰ کیلومتر به دریاچه هامون می‌رسند؛ و بادهای ۱۲۰ روزه‌ای که از کوه‌های بندان در غرب دریاچه هامون و خاش‌رود در مشرق (یعنی از شمال شرقی به جنوب غربی) می‌وزند.

هیرمند (از طریق انشعابات هیرمند داخلی و پریان مشترک) به دریاچه می‌ریزد. جریان هیرمند و حرکت آن از کوه‌های بابا و همراه آوردن رسوبات به منطقه وسیع دلتاست که موجبات غنای خاک اطراف دریاچه را فراهم می‌کند، تا آنجا که از هیرمند و دلتای آن نیز همچون رودخانه سند و رود نیل نام برده‌اند. هیرمند با آب شیرین خود موجد حیات گیاهی و حیوانی و میزبان پرندگان مهاجر در اطراف خود بوده است. شهر سوخته در کنار این دریاچه، که از غنای طبیعی آن بهره برده، خود مرکزی بود برای ارتباط با مناطقی واقع در هند و در غرب ایران. شهر سوخته با جمعیتی حدود پنج‌هزار نفر بین ۵۲۰۰ تا ۳۸۰۰ سال پیش (سجادی: ۲۰۵) شهر قابل توجهی بوده که در آن فعالیت صنعتی وجود داشته و مواد خام آن از مکان‌های دیگر فراهم می‌آمده است، یعنی تجارت برای کسب این منابع نیز قاعدتاً در این شهر انجام می‌شده است.

قبل از بیان مختصات کلی این شهر، بهتر است چند کلمه‌ای در مورد بادهای ۱۲۰ روزه سیستان نیز بگوییم که با سرعت ۹۰ کیلومتر در ساعت از شمال و شمال غربی می‌وزند. این باد برای کشاورزی بسیار مضر و بر ساختمان‌سازی نیز بسیار مؤثر است. این است که همیشه دامداری در منطقه امکان‌پذیرتر از کشاورزی بوده است.

شهر سوخته در چهار دوره باستان‌شناسی بررسی شده است (سجادی: ۲۰۷). دوره اول از ۵۲۰۰ تا ۴۹۰۰ سال پیش بوده، که به آن دوره باستان نیز می‌گویند. شروع نمونه‌های خط از آن دوره است و آثار این دوره بر ۱۵/۵ هکتار زمین مشاهده شده است. دوره دوم از ۴۹۰۰ تا ۴۵۰۰ سال پیش است. در این دوره لایه‌های آغاز شهرنشینی دیده می‌شود که البته می‌توان گفت این دوره دوره روستانشینی است. بر ۸۰ هکتار زمین چنین آثاری موجود است. دوره سوم از ۴۵۰۰ سال تا ۴۱۰۰ سال پیش تداوم داشته و دوره آغاز شهرنشینی بدون دولت‌شهر است. بر ۴۵ هکتار آثار این دوره موجود است. و بالاخره دوره ۴۱۰۰ تا ۳۸۰۰ سال پیش است. این لایه نشان از شهرنشینی مستقر دارد و بر قطعه محدود ۵ هکتار آثار آن دیده شده است. جمعیت در همه این دوره‌ها حدود ۵۰۰۰ نفر بوده است (همان: ۲۳۳).

از دوره اول دیوار و درگاه و سقف و کف ساختمان باقی مانده و نیز خیابان باریکی که ظاهراً بین دو ردیف خانه قرار داشته و حدود پانصد سال نیز از آن استفاده می‌شده است. در این دوره دیوارهای بیرونی را بر پی کنده‌شده می‌ساختند و دیوارهای بعدی جدید را مستقیم روی زمین بنا می‌نهادند (همان: ۲۱۱).

اشیای به‌دست‌آمده از این دوره شامل سفال و پیکره‌های کوچک گلین و استخوان حیوانات است. طرح و نوع و خاک سفال آن‌ها نشان از مناطق شرقی یعنی مناطقی دارد که امروز ترکمنستان و افغانستان و پاکستان نامیده می‌شود. بنابراین، ارتباط با این مناطق برقرار بوده است. دوره دوم و سوم دوره یکجانشینی و استقرار است و پیشرفت در خانه‌سازی در آن‌ها دیده می‌شود. کف اتاق‌ها با یک ردیف خشت فرش می‌شده و طاق اتاق‌ها به صورت مخروطی کاهگلی به قطر پنج سانتی‌متر پوشانده می‌شده است. آنچه در معماری شهر سوخته دیده شده است، استفاده از همان مکان برای ساختمان‌سازی دوره بعد است. حتی از پی کنده‌شده برای ساختن ساختمان جدید استفاده می‌شد، و همین سبب شده است که دوره‌های گوناگون را بتوان در یک مکان مشاهده کرد (همان ۲۱۲).

در دوره چهارم شهر سوخته محوطه‌ای ساختمانی به مساحت ۶۵۰ مترمربع داریم که دیواری ضخیم به ارتفاع سه‌متر دارد. این دیوار دور محوطه‌ای با سه ساختمان و یک حیاط مرکزی کشیده شده است. این بار پی عمیق‌تر کنده شده و بین ۶۰ تا ۸۰ سانتی‌متر است (همان). تحقیق در مورد قبر و قبرستان و اسکلت‌های به‌جای‌مانده اطلاعات گوناگونی را از آن جامعه

به ما نشان می‌دهد. متمرکز بودن قبور در یک مکان نشان می‌دهد که جامعه مردگان را از زندگی روزمره جدا می‌کرد. نحوه قرار گرفتن مردگان نشان می‌دهد شیوه‌ای برای تدفین رعایت می‌شده است. یگانگی در قبور و اسکلت‌ها نشان می‌دهد اخلاقیات و تفکرات مذهبی شکل‌گرفته‌ای در مورد زندگی پس از مرگ در بین مردم رایج بوده است.

اشیایی نیز که گاه در قبور گذاشته می‌شد تفکر کلی آن‌ها را نشان می‌دهد و مرکزیت و ارزش‌گذاری اشیا وجود داشته است. در شهر سوخته پنج نوع گور شناسایی شده است. آن‌ها مرده‌ها را در گودال‌های ساده، دوبخشی، و قبور سردابه‌ای می‌گذاشتند. از اسکلت‌ها می‌توان سن افراد را دریافت و تشخیص داد که چه تعداد کودک به خاک سپرده شده‌اند، و زنان و مردان در زمان فوت چند ساله بوده‌اند. سرداب‌های کاذب و قبور خشتی نیز رده‌بندی شده است (همان: ۲۱۷-۲۱۵). در کل ۶۹ اسکلت از شهر سوخته به دست آمده است که اکثراً به پهلوی راست یا چپ خوابانده شده و زانوها خم به طرف صورت کشیده شده است.

در خاک‌سپاری پارچه‌ای دور متوفا بسته می‌شد. از آنچه برجای مانده می‌توان دید که پارچه دور مردان خشن‌تر از پارچه‌ای بوده که در آن کودکی همراه مادر سی‌ساله دفن شده و صورت‌به‌صورت (همان: ۲۱۵) خوابانده شده‌اند، که باز نشان موضوعی است که انسان را به فکر وامی‌دارد که حتماً در پس آن تفکری نهفته است. از کل اسکلت‌های بررسی‌شده می‌بینیم درگذشتگان در سن کودکی زیاد بوده‌اند، پیری بین ۴۰ تا ۵۰ سالگی بوده. پیرترین اسکلت متعلق به مردی ۵۰ ساله است در قبری خشتی که چهارگوشی به مساحت ۳/۵ مترمربع است. این نیز نشان می‌دهد که یک نفر جایگاه رفیع‌تری از دیگران در قبر خود داشته است. بنابراین، رده‌بندی اجتماعی صورت گرفته است.

اما قبور سردابی قبوری هستند شامل چاله بیضی‌شکل زیرزمینی که عمق یک طرف آن ۱۲۰ سانتی‌متر و طرف دیگر ۱۸۰ سانتی‌متر است. ورودی قبر با دیوار خشتی پوشانده می‌شد. از بخش ۱۲۰ سانتی‌متری استفاده می‌شده و بخش عمیق‌تر بلااستفاده می‌مانده تا زمانی بعد، که اسکلت بخش ۱۲۰ سانتی‌متری را به بخش ۱۸۰ سانتی‌متری می‌بردند و جسد جدیدی به بخش ۱۲۰ سانتی‌متری می‌آوردند. اشیا نیز در قسمت ۱۸۰ سانتی‌متری جای داده می‌شد. چنانچه قبلاً ذکر شد اشیای به‌دست‌آمده از شهر سوخته از منابع اولیه و از سفال و استخوان و چوب و سنگ بوده است. سفال منطقه به سادگی شهرت دارد و بدون دسته و لوله (همان: ۲۱۸) به صورت ظرف‌هایی اختصاص به حمل آب و قرار دادن غذا داشت شامل کاسه، قمقمه، کوزه، بشقاب به رنگ نخودی و در دوره‌های آخر به رنگ خاکستری. سفال‌ها دست‌ساز و فقط در دوره چهارم با چرخ سفالگری بوده است. گلوله‌های سفال نیز درست می‌کردند که برای پرتاب به هدف در فلاخن می‌گذاشتند.

پیکره‌های به‌دست‌آمده نیز با سفال و از انسان و جانوران است. عقیده بر این است که اینها ارتباط با مذهب را نشان می‌دهد. شاید امید باروری انسان و گیاهان و حیوانات از این طریق مستحکم می‌شد. چه بسا برخی اسباب‌بازی‌های کودکانه نیز باشد. اندازه این پیکره‌ها بین سه تا هشت سانتی‌متر و اکثراً مذکرند. پیکره‌های حیوانات به‌دست‌آمده در منطقه و نحوه نشان دادن آنها و تزییناتی که بر آنها انجام شده نشان توانمندی سازندگان در زمان ساختن آنهاست و همچنین اهمیت متفاوت حیوانات. توجه و دقت بیشتر برای ساختن گاو و وجود آن در تمام خانه‌ها (همان: ۲۳۳) نشان می‌دهد این حیوان قاعداً از ارزش بالاتری برخوردار بوده است. گاوهای کوهان‌دار معروف سیستانی نیز در این بین دیده می‌شوند. اشیای چوبی به‌دست‌آمده از کاوش‌ها از همان چوب‌هایی است که درختان آن هنوز در منطقه موجودند: گز، تیریزی، نارون، زبان‌گنجشک و توت. از چوب برای سقف اتاق‌ها، قالب، پیمانه، قاشق، دسته کارد، پیکره، جعبه چوبی، شانه موی سر و بسیار مهم‌تر ابزار بافندگی استفاده می‌شده است. تمام این اشیاء نشان می‌دهد زندگی روزمره مردم چگونه از این تکنیک‌ها و اشیاء متأثر بوده است. اشیای سنگی منطقه، که از چخماق و بازالت و مرمر ساخته می‌شد، شامل مته و سوزن (برای سوراخ کردن و دوختن) و ظروف مختلف است. از مته برای درست کردن طرح روی مهر استفاده می‌شده که برای مشخص کردن دارایی غیرمنقول مهم بوده است. مهرهای شهر سوخته مسطح و مهرهای غرب ایران استوانه‌ای بوده‌اند (همان: ۲۲۷). قطر نوک سرمته بین ۲ تا ۴ میلی‌متر (همان: ۲۲۴) بوده و داخل سنگ ۲ تا ۳ میلی‌متر نفوذ می‌کرده است. با حرکت کوبه‌ای یا چرخشی با آن سنگ می‌شد سطح سنگ دیگر را طراحی کرد. از سوزن استخوانی و سنگی برای دوختن چرم و پشم و پارچه استفاده می‌شده که آنها هم برای درست کردن کیسه حمل اشیاء و برای آنچه مربوط به اسباب خوابیدن می‌شود و نیز برای لباس مهم بوده است.

عقیق و فیروزه و لاجورد از سنگ‌های کمیاب‌اند که فیروزه از خراسان و لاجورد از بدخشان (همان: ۲۲۴) به محل آورده می‌شد. وجود این سنگ‌ها و به‌خصوص تراشیده شدن آنها نشان می‌دهد چه ابزاری برای این کار داشتند و وجود مقدار زیادی خرده‌سنگ نشان می‌دهد صنعتگرانی در یک محل تجمع داشتند تا روی سنگ کار کنند. بنابراین، نه فقط اشیای زیبای یافت‌شده نشان حس زیباشناسی و اهمیت داشتن چنین اشیایی در جامعه — و استفاده محدود از آنها نشان‌دهنده طبقات اجتماعی — است، بلکه کار گروهی بر آنها نشان وجود صنفی به نام صنعتگر و تجاری است که سنگ را می‌آوردند. وجود آن در برخی قبرها نیز حائز اهمیت است. اما این را نیز باید خاطر نشان ساخت که نباید با حدس و گمان به بقایای باستان‌شناسانه جان داد. با تخیل امروز نباید تصور کرد که قاعداً فلان‌طور باید بوده باشد، با ادله و استدلال برگرفته از آنچه از آن زمان مانده یا از جوامعی که همچنان به آن صورت زندگی می‌کنند، می‌توان گذشته را ساخت و به اشیاء معنا بخشید.

خانه‌های این دوره در ۵۰ هکتار زمین و معمولاً به مساحتی حدود ۱۲۰ مترمربع با نقشه‌ای مربع شکل و هشت نه اتاق جداگانه ساخته می‌شد. در هر واحد مسکونی محل آشپزی تنوری بیضی‌شکل داشته و مجزا بوده است. نیمی از اتاق‌ها اجاق و سکو در دورتادور اتاق داشته‌اند. علاوه بر سکو، برخی اتاق‌ها تاقچه نیز داشت. وسعت گودال‌هایی در ۸ هکتار زمین و در حدود ۴ متر پایین‌تر از سطح زمین، که در بخشی از آن لوله‌های بزرگ سفال نیز پیدا شده، نشان می‌دهد آبرسانی از این طریق صورت می‌گرفته است (همان: ۳-۲۳۲).

در هر محل باستانی می‌توان از چند طریق دریافت که از چه گیاهانی برای خوراک مردم استفاده می‌کردند. از روی دانه‌های به‌جای‌مانده، محصولات موجود امروز، زباله‌های موجود، اسکلت‌ها و بقایای انسانی — به کمک تکنیک‌های هرچه پیشرفته‌تر — می‌توان به این اطلاعات دست یافت. محصولات منطقه شهر سوخته عمدتاً جو، گندم و خرما بوده (همان: ۲۲۹) و از هندوانه و نیز گیاهان فصلی، که طبیعی می‌رویند، نیز استفاده می‌شده است. وجود کانال در منطقه نشان آبیاری است.

۱۰ درصد از حیوانات مورد استفاده حیوانات شکارشدنی، ماهی، پرندگان و شتر، ۲۱ درصد گاو، ۴۵ درصد گوسفند و ۲۴ درصد بز و آهو بوده است. استخوان ۵۰ نوع پرنده به‌دست آمده است و دو نوع ماهی که یکی از آن‌ها همچنان در رودخانه مناطق کوهستانی و دلتای رود هیرمند یافت می‌شود.

شهر سوخته مهم‌ترین محل استقرار در منطقه جنوب مرکزی آسیای غرب (همان: ۲۳۶) شهری با حصار، با ساختمان‌های مسکونی و حرفه‌ای و قبرستان، مشاغل و طبقات گوناگون و حرفه‌های متفاوت و صنایع بدیع و جمعیت آن حدود ۵۰۰۰ نفر بوده است. دقیقاً معلوم نیست چه چیزی باعث نابودی آن شده است: تغییرات جوی و خشک شدن دلتای رود هیرمند یا آتش‌سوزی یا آمدن اقوام آریایی یا مجموعه‌ای از این عوامل.

داستان بنا کردن سیستان در تاریخ سیستان — بدواً به تصحیح ملک‌الشعرا بهار در سال ۱۳۱۴ و تجدید چاپ آن در ۱۳۶۶ و بازخوانی و ویرایش متن به صورتی نوین به دست جعفر مدرس صادقی در سال ۱۳۷۳ — گذشته اساطیری سیستان را بیان می‌کند. در این کتاب از سیستان به صورت یک شهر و نه یک منطقه وسیع نام برده می‌شود. بر این مبنا سیستان را کیومرث ساخته (مدرس صادقی: ۱) و برای حضرت آدم در سیستان درختان خرما و انار پدیدار می‌شود.

چون آدم از سرن‌دیب به طلب حوا برفت به هیچ جا اقامت نکرد مگر به آن جایگاهی که اکنون سیستان است. آنجا آب روان دید بر ریگ، بخورد، سبک بود با دستمالی همی‌آمد. بخت، خواب کرد. چون برخاست طهارت کرد و تسبیح کرد. چون فارغ شد چیزی خواست که بخورد. جبرئیل به نزدیک او آمد، او را اندر وقت درخت نار و درخت خرما پدید آورد و به قدرت بادی به بار آمد و آدم از آن بخورد. هنوز اصل خرما و نار از آن گاه است (همان: ۴).

باز نقل قول جالبی می‌آوریم که هرچند فاصله با حقیقت دارد اما خالی از لطف نیست. هم، مانند متن بالا، سال‌ها و مکان‌های گوناگون را درهم می‌تند و هم توصیف آنچه را در محل موجود بوده می‌نماید (همان: ۶ و ۷).

دیگر شهری است به ذات خویش قائم که به هیچ شهری محتاج نیست که اگر کاروان گسسته گردد، همه چیزی از نعمت‌های الوان و جامه‌های بزرگوار و آنچه ملوک را و اهل ثروت را باید همه اندر آن شهر یافته شود که به جای دیگر حاجت نباید و به زیادت باشد. و زمستان میوه تر باشد، همچنان که به تابستان سال تا سال و اسپرغم‌های نیکو. همه‌ساله بره شیرمست یافته شود و ماهی تازه، به همه اوقات. که ایزد آن را اندر کتاب خود ستوده است. دیگر که از شهرهای دور بر کشتی بیارند تا اندر قصبه و دیگر جای‌ها، بر ستور حمل باید کرد. مگر به بغداد که همین یافته شود. دیگر علمای بزرگ برخاستند از سیستان اندر باب فقه و ادب و قرائت و تفسیر که به حرمین شام و عراقین محتاج ایشان بودند و کتب ایشان خواندند... و دیگر که اندر همه عالم چندان بنای بزرگوار نیست و ممکن نیست که باشد که به سیستان است و دیگر که اندر عالم معروف است که زمین نیست بهتر از زمین سیستان و به هیچ‌جای گوشت حیوان خوش‌تر از گوشت حیوان سیستان نباشد به طعم و لذت و به هیچ‌جای مردم نباشد به نان و نمک و فراخ معیشت چون مردم سیستان.

به زبان امروز سیستان خودکفا بوده، مواد کشاورزی و لبنی تولید می‌کرده، تولیدات صنعتی و مردان اهل کتاب داشته و ظاهراً بین سیستان و بغداد و شام شهر دیگر قابل ذکری برای نویسنده وجود نداشته. هیچ صحبتی از مقاومت مردم سیستان در برابر اعراب نیست و در ضمن مردم این‌جا دست‌ودل‌باز توصیف شده‌اند. در مورد نام سیستان نیز آورده است: سیو مردِ مرد را گفتندی به آن روزگار؛ و سیستان به آن گویند که همیشه در آنجا مردان مرد باشند و مردی مرد باید تا آنجا بگذرد (همان: ۹).

بنابراین سیستان سرزمین پهلوانان و مرد مردان عالم است. بدین ترتیب به هیچ‌وجه عجیب نیست که رستم اهل سیستان باشد، سرزمینی که پرورنده پهلوانان بوده و برای خود طریقت داشته است (همان: ۱۳-۱۱).

صفحات تاریخ را که ورق می‌زنیم دوره دیگری که مجدداً نام سیستان را در عالی‌ترین دوره رفاه مالی می‌بینیم: قرن نهم است، شهرها پُرجمعیت و ثروت سرشار که دوره صفاریان است (کرزن: ۳۰۹). دوره‌ای است بعد از اسلام که آخرین پادشاه ساسانی از شرق ایران به شرق دور رفته، اعراب بر جای‌جای ایران مسلط شده‌اند و برخی مکان‌های دوردست مانند سیستان جداد شده از ایران غربی توسط کویر و دیلم جداد شده از طریق کوه‌های زاگرس، سعی می‌کنند تلفیقی از نظام‌های دیرینه ایران را بدون تعارض با اسلام مطرح کنند.

نام یعقوب نه فقط به خاطر دلاوری‌های بعدی، بلکه از بدو تولد با رستم گره می‌خورد. یعقوب در قرنین به دنیا می‌آید. اصطبل رخس، اسب رستم، در آن قریه بوده (زرین کوب: ۱۰۴). یعقوب روستایی است و حرفه رویگری در پیش می‌گیرد و مانند بسیاری از جوانان

منطقه به آیین جوانمردی درمی‌آید و با خوارج، که به مردم سیستان تعدی می‌کردند، می‌جنگد (همان: ۶-۱۰۵). یعقوب و برادرانش با گذر زمان و مداومت در جنگ ضد خوارج می‌توانند با خلیفه از در مسالمت درآیند و حکومت ری و ماوراءالنهر و سیستان و خراسان را به دست آورند و تا حدود نیم قرن بر آن حدود حکومت کنند...

خاطره امارت آن‌ها تا قرن‌ها بعد در بین طبقات عامه سیستان رنگ حماسی داشت. نقش آن‌ها در ایجاد مقدمات انفصال قطعی ایران از قلمرو خلافت، نام آن‌ها را به‌عنوان پیشاهنگان استقلال واقعی یک ایران اسلامی، بلندآوازه ساخت. این نقش آن‌ها مخصوصاً از آن جهت اهمیت دارد که امارت آن‌ها، برخلاف امارت طاهریان و سامانیان، امارت طبقات روستایی و پیشه‌ور بود و شورش مطوعه و عیاران سیستان برضد قدرت طبقات عالی منسوب به دستگاه خلافت، گه‌گاه طغیان آشکاری برضد تمام آن چیزهایی می‌شد که فتوحات خلفا از عهد خلفای راشدین اما بر دست دلیران و دهقانان خاندان‌های کهن به ایران اسلامی هدیه کرده بود (زرین‌کوب: ۱۲۲).

دوره دیگری که از سیستان می‌شنویم زمان حمله مغول به ایران و سپس تیمور است. دوران بسیار شومی که با کشتار مردم همراه بود (احمدی ۱۳۷۸: ۷۵-۷۳).

دوره دیگری که از آن اطلاعات وسیع در دست است زمانی است که سفرنامه‌نویسان غربی به ایران می‌آیند. اینها برای حفظ منافع خود در هندوستان و مقاومت در برابر روسیه نیاز به اطلاعات دارند در مورد آنچه امروز پاکستان و افغانستان و شرق ایران نامیده می‌شود. در کتاب *جغرافیای تاریخی سیستان* (احمدی ۱۳۷۸) ۱۲ سفرنامه از منطقه آمده است. توفیقی در این سفرنامه‌ها مکرراً ما را با نقشه منطقه مواجه می‌کند و با مطالبی از گذشته سیستان. همچنان مهم‌ترین موضوع سیستان رودخانه هیرمند و دریاچه هامون و غنای خاک اطراف دریاچه، حیوانات منطقه، گراز، شتر، سگ، گوسفند و گاو و طبیعت دوگانه آن است که در کلام رالینسون (همان: ۳۰۲). به‌شیوایی نگاشته شده است:

اگر به مشخصه‌های جغرافیایی فیزیکی آسیای مرکزی نگاه کنیم همه‌جا با برخورد نیروها روبه‌رو می‌شویم. گویا نیروهای طبیعی می‌خواهند نبرد دائمی خیر و شر را که باور ساکنین قدیمی آن صفحات بوده به ما نشان دهند. صحرای مسطح، چهره‌به‌چهره رشته‌کوه‌ها قرار دارند و از تأثیر آن‌ها برخوردار می‌گردند، جایی که روان [آب‌های ناشی از بارندگی، شن‌های کوهستان‌ها را پایین آورده و به صورت لایه نازکی روی سطح خاک دشت‌ها و صحراها ته‌نشین می‌کنند. پوشش ماسه‌ای تا مدتی که اراضی زراعت می‌شوند سطح زمین را نمی‌گیرد ولی به محض از بین رفتن زراعت همه‌جا را اشغال می‌کند.

این جملات محیط‌زیست را به فرهنگ و نگرش ساکنان منطقه گره می‌زند. حال با ارائه سفرنامه دیگری، که توجه بیشتری به زندگی اجتماعی داشته، مطلب را ادامه می‌دهیم. از شهر سوخته و خانه‌های آن قبلاً آوردیم. در قرن نوزدهم از مهارت سیستانی‌ها در تطبیق خود با محیط اطرافشان می‌نویسند. خانه‌های سیستانی را تشریح می‌کنند. خانه‌ها با زمستان‌های سرد،

تابستان‌های گرم و بادهای پُرسرعت، که قبلاً ذکر آنها آمد، سازگارند. خانه‌ها از خشت و دارای دیوارهای ضخیم بود که گرما و سرما کمتر به درون منتقل شود. بین دیوارها هواکش‌های متعدد می‌زدند که نه تنها هوا را تهویه، بلکه هوای خنک را به داخل اتاق‌ها وارد کند. گنبد روی اتاق‌ها مرتفع بوده، و هوای گرم در تابستان به بلندی می‌رفت و پایین خنک‌تر می‌ماند. جهت هواکش ضد جهت باد بود که اگر این‌چنین نبود در زمان وزش باد تمام محتویات اتاق را از جای می‌کند و به سمت در ورودی اتاق پرت می‌کرد. در ورودی نیز به همین ترتیب در جهت عکس جهت باد، یعنی در طرف جنوب شرقی، قرار می‌گرفت که بتوان راحت وارد و خارج شد. نقشه متعارف خانه‌های افراد متمول‌تر معمولاً به این صورت است که یک ایوان بزرگ یا سالن ورودی بلند با گنبد‌های بسیار زیبا و خوش‌طرح وجود دارد که از آن درهایی در هر دو طرف به اتاق‌های بزرگ و جادار باز می‌شود. درهای مذکور تا حد ممکن کوتاه و کم‌عرض ساخته می‌شوند (همان: ۸۲۹).

شکل دهانه هواکش به شکل روزنه‌ای با عرض خیلی کمتر از طول آن در ابتدای شافت مجرای قائم هواکش قرار می‌گیرد (همان: ۸۳۰). جهت این هواکش به شمال شرق انحراف دارد و نیروی باد را می‌شکند. به این ترتیب هم هوا به اتاق منتقل می‌شود و هم باد شدید وارد نمی‌شود.

روی طاق ممکن است جایی برای شیشه گذاشته شود که نور از آن وارد شود بدون آنکه باد آن را تخریب کند. پنجره به صورتی است که نور و هوا از آن عبور می‌کند ولی در موقع باد می‌توان با یک کلوخ یا پاره‌آخر یا گل رس آن را مسدود کرد. در زمستان این روزنه‌ها را کاملاً مسدود و در تابستان به تدریج آنها را باز می‌کردند (همان: ۸۳۱). این روش مکانیکی آنها را توانمند می‌کرد که شرایط بسیار سخت را تحمل کنند. در فصل زمستان نشستن در کنار دیوار رو به آفتاب آنها را از باد و سرمای شدید محافظت می‌کرد. در هر حیاط تعدادی اتاق وجود داشت که در هریک یک خانواده زندگی می‌کردند. خانه کدخدای روستا در وسط ده و حفاظت از آن بیشتر بود. روستاهای سیستان بدون باغ نبود، ولی مشاهده آنها از دور امکان‌پذیر نبود، زیرا دیوار بلند باغ از آنها حفاظت می‌کرد. خانه کدخدا دربان داشت که روی سکویی مسقف می‌نشست.

جلسات شور و مشورت معمولی روی همین سکو انجام می‌گرفت که به آن «مجلس» می‌گفتند. نحوه خبر کردن مردم برای جمع شدن با زدن طبل بزرگی صورت می‌گرفت که از دور صدای آن به گوش می‌رسید. طبل نواخته می‌شد تا تعداد کافی مردم بر سکو جمع می‌شدند و مجلس آغاز می‌شد.

کشت‌وکار به صورت گروهی انجام می‌گرفت، هر گروه که با یکدیگر کشت می‌کردند پاگو

(pâgo^w) خوانده می‌شدند، که متشکل از شش زارع بود. سطح زمین زیر کشت تعداد زارعان لازم را تعیین می‌کرد. اعضای هر پاگو به نسبت شرکت در تأمین کاشت و داشت و برداشت در سود نیز سهیم و شریک بودند. یکی از اعضای پاگو در روستا به نیاز استخدام کارگر و به امور آن‌ها مانند دستمزد رسیدگی می‌کرد که مردِ مرده نامیده می‌شد. کلمه پاگو به احتمال قوی هم‌ریشه کلمه لاتین پگنی و کلمه انگلیسی پگی است. دارایی زمین در منطقه متعلق به دولت یعنی خالصه بود و زمین‌ها به صورت اجاره به پاگو واگذار می‌شد و آن‌ها حق اجاره پرداخت می‌کردند. حداکثری نیز برای این اجاره معین می‌شد که فشار زیاد از حد به کشاورز نیاید. در ضمن مدت اجاره نیز یک‌سال بود و این موجب می‌شد کشاورز به صورت کوتاه‌مدت به فعالیت خود بنگرد. بدین ترتیب برنامه‌ریزی طولانی‌مدت نمی‌کرد. محصولی را می‌کاشت که در آن سال برداشت شود و بیشترین درآمد را برایش داشته باشد یا برای معاشش لازم باشد (همان: ۸۳۴).

سهم مالکانه و دولت و سهم کدخدا و میراب نیز به آن‌ها داده می‌شد. مسئولیت میراب نظم دادن به تقسیم آب و لایروبی کانال‌ها بود. با در نظر گرفتن متلاطم بودن رودخانه‌های محلی کار میراب منطقه بسیار دشوار بوده، و نیاز به دقت و تشخیص دقیق داشته است (همان: ۸۳۵). در زمان سفر تیت ۳۶۳ روستا در منطقه وجود داشته که فقط دو روستا جمعیتی بالاتر از ۵۰۰ نفر و بقیه بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ نفر جمعیت داشته است. در این زمان کل جمعیت سیستان ۹۰,۰۰۰ نفر بوده است. تیت این جمعیت را با قبل از حمله تیمور مقایسه می‌کند که ۲۵۰,۰۰۰ نفر بوده و پس از دوره هرج و مرج میانه قرن نوزدهم ۴۵,۰۰۰ نفر (همان: ۸۳۷).

کار میراب در مقیاس بزرگ‌تر فعالیت سالانه مردم سیستان در بازسازی سد کهک در کنار قلعه‌ای به همین نام روی رود هلمند بوده است. این سد امکان آبیاری بخش شرقی رودخانه را می‌داده و ضروری بوده که هر سال بازسازی شود. این کار را زارعان با استفاده از گیاه گز انجام می‌دادند. ابتدا تیرهای چوبی در ردیف منظمی در بستر رودخانه بین ایران و افغان (آن زمان افغانستان گفته نمی‌شد) قرار می‌دادند و سپس گیاهان گز را در محل‌هایی بین آن‌ها می‌گذاشتند. در یک طرف سیستانی‌های ایران و در طرف دیگر سیستانی‌های افغان کار می‌کردند تا به محل تلاقی می‌رسیدند. مجرای رودخانه در طرف افغان قرار داشت و عمیق‌تر بود. جریان آب به رأس این زاویه (محل اتصال) نیروی زیادی وارد می‌کرد و این نیرو باعث فشرده شدن اضلاع زاویه می‌شد و وزن بسته‌های گز و نیروی ناشی از اتصال آن‌ها به یکدیگر باعث ایجاد مقاومت لازم در مقابل جریان آب می‌شد تا اینکه سیلاب‌های بزرگ فرا برسند. چون بدنه سرریز جز از بسته‌های گز از چیزهای دیگر تشکیل نمی‌شد، مقدار زیادی آب از لابه‌لای آنها و از بدنه بند عبور می‌کرد.

همین گذر آب باعث تخفیف نیروی وارد بر سدّ می‌شد و در همان حال به علت بالا آمدن آب در پشت سرریز، ورود جریان به کانال سیستان تأمین می‌شد... (همان: ۸۳۹).

در سال نگارش این مطلب، ۱۲۸۳ شمسی، این کار در مردادماه انجام شد، یک ماه به طول انجامید، ۴ هزار نفر کار کردند و از ۴۵۰,۰۰۰ بسته سرشاخه گز استفاده کردند که حدود ۲۰۰۰ تن سوخت چوب بود.

عشایر کوچ‌رو در سیستان مالدار خوانده می‌شوند. آن‌ها برای قشلاق به اطراف دریاچه هامون می‌آمدند و برای ییلاق به کوهستان‌های جنوب خراسان می‌رفتند. برای آن‌ها تغییر فقط هامون نیست، بلکه در سال‌های اخیر به دلیل حفر چاه‌های عمیق در جنوب خراسان برای کار کشاورزی مرتع نایاب شده است و از کوچ بین‌استانی ممانعت می‌شود.

در زمان اقامت تیت در سیستان پارچه‌های پنبه‌ای نخ‌نما را مردان می‌بافتند. در قرن چهارم هجری نیز صحبت از بافندگی مردان در سیستان است و مراکزی که در آن این کار صورت می‌گرفت و سفرنامه‌نویس فوربس در اواسط قرن نوزدهم از بافندگی پارچه‌هایی مانند دستباف‌های اسکاتلند خبر می‌دهد که مردان می‌بافتند. کرزن از فوربس چنین نقل قولی می‌آورد: هوش و معلومات سیاسی بافندگی سیستان قابل توجه بود و روحیه مستقل و اخلاق خوش و سرزندگی آن‌ها با اکثریت ایرانی‌ها تفاوت زیادی داشت. این توصیف حتی امروز نیز در مورد بافندگی سیستان صادق است (همان: ۸۴۵).

در کار با پنبه نیز برخی کارها به عهده زنان و برخی به عهده مردان است مثلاً زنان پنبه را می‌ریسند. مردان تاروپود را می‌بندند و پارچه را می‌بافند. در میدان روستا مردان پشت به دیوار می‌نشینند و بافندگی می‌کنند. زیر پای آن‌ها جویی کنده شده که پایشان در آن قرار می‌گیرد تا خسته نشوند، و سایه‌بانی نیز بالای سر آن‌ها تعبیه شده است (همان). رنگ‌هایی که برای فرش از آن استفاده می‌کنند نیل، روناس و پوسته پسته خام و برگ بید است. ریشه روناس برای رنگ نارنجی، پوسته پسته برای سیاه و برگ بید برای سبز استفاده می‌شود. از پشم شتر برای بخش‌های قهوه‌ای و از موی بز هم برای قسمت‌های مشکی استفاده می‌کنند. رنگ‌هایی نیز از معدن به دست می‌آید که رنگ‌رزه‌های حرفه‌ای کار لازم را در مورد آن انجام می‌دادند (همان: ۸۴۶).

موضوع بسیار مهمی که تیت از سال ۱۲۸۳ شمسی می‌نویسد شهردار شدن یک زن به نام معصومه در سیستان است. به خاطر او نام آبادی «بانو معصومه» ثبت می‌شود و او را ملقب به «مرد زن» می‌کنند (همان: ۸۴۸). این توصیف را می‌توان با توصیف پنجاه سال بعد مقایسه کرد (رخشانی ۱۳۶۰: ۷ تا ۱۳).

پوشش سر مردان: لنگوته [longuta] (عمامه) را روی کلاه کوچک یا شب‌کلاه، دور سر به

شکل خاصی که کمی از انتهای پارچه بالا می‌ایستد و قطعه‌ای از آن از پشت گردن تا کمر آویزان است می‌بندند. البته تنوع در این نحوه بستن عمامه وجود دارد. کلاه کوچک را از پارچه می‌دوزند یا کلاهی به نام سیمی بر سر می‌گذارند که از افغانستان وارد می‌شود.

لونگوته بین ۶ تا ۸ متر و از ابریشم یا چلوار است. به آن «خاصه» نیز می‌گویند. لونگوته در زمان بادهای ۱۲۰ روزه استفاده فراوان دارد. زیرا سر، صورت، گردن، بینی و دهان را با آن می‌توان پوشانید. مردانی که در مزرعه کار می‌کنند گاه لونگوته را دور کمر می‌بندند و گاه هیزم و گز گردآوری شده را در آن می‌بندند و حمل می‌کنند. از کلاه پوست بره نیز استفاده می‌شود.

پوشش سر زنان: زنان دستمالی بین ۵۰ سانتی‌متر مربع تا یک متر مربع را به سر می‌بندند. رنگ آن معمولاً مشکی و دور آن نواری به رنگ قرمز می‌بافند. پیراهن را پی‌نر یا پاچین می‌نامند که نشان می‌دهد از کمر به پایین چین خورده است. گاهی روی پیراهن شیشه‌کاری یعنی آینه‌دوزی می‌شود.

پی‌نر [peynar]: لباس مردانه گشادی است و تا زیر زانو می‌رسد. برای کار در مزرعه اگر پیراهن گشاد باشد بهتر است، زیرا راحت‌تر می‌توان حرکات لازم را انجام داد. در زمان کاشت می‌توان بذر را در آن نهاد و پخش کرد. از پی‌نر کوتاه‌تر و تنگ‌تر در میهمانی‌ها استفاده می‌شود.

یک نوع پیراهن نیز وجود دارد که دامن چین‌دار دارد و با جلیقه مشکی می‌پوشند. از این لباس هنگام اجرای رقص چوبی و رقص شمشیر استفاده می‌شود. پارچه آن بسیار لطیف است و چین زیاد می‌توان به آن داد. زمان چرخش نیم‌دایره‌ای دور فرد به وجود می‌آورد.

تومو [tomon]: شلوار را تومو می‌نامند و برای آن که بتوانند راحت در آن بنشینند، بلند شوند، کارکنند، خم شوند و چهارزانو بنشینند، هر تومو به پنج‌شش متر پارچه نیاز دارد. انتهای پارچه‌ها چرخ‌دوزی می‌شود و کمر آن را با «ترته بیگو» که بند دستبافی است می‌بندند. انتهای آن را با نخ گلدوزی می‌آرایند که به آن «پولوک» می‌گویند و در میهمانی و جشن از کمربندی استفاده می‌کنند که پولوک زیبا داشته باشد و از زیر انتهای پیراهن پیدا باشد. بعد از پوشیدن شلوار توجه می‌کنند که چین‌های آن همگی یکدست و صاف قرار گیرد. شلوار مردان مسن پاتلی [pâtli] نامیده می‌شود که پاچه‌های آن گشاد است و مانند زیرشلواری است. شلوار زنان را نیز «تومو» می‌گویند و از پارچه‌های رنگی می‌دوزند، به‌خصوص طرح‌های گلدار که البته سال‌به‌سال تغییر می‌کند. شلوار تنگ را توموی تنگ می‌گویند که بیشتر مورد استفاده است. قبلاً پارچه معمول کرباس بود و زنان قبل از دوختن آن را قرمز سرخکاری رنگ می‌کردند.

چه‌پت [čapat]: چه‌پت پاپوشی است که کف آن از چرم و روی آن دو قطعه لاستیک به صورت ضربدری روی پا را می‌گیرد. کف «چه‌پت» با میخ محکم می‌شود. لاستیک با تسمه‌ای به کمک قلاب در پشت پا بسته می‌شود. به جای لاستیک رو و دور پا از چرم نیز استفاده می‌شود.

چپلی [čapli]: چپلی یک نوع دم‌پایی است که از لاستیک درست می‌شود و زنان می‌پوشند. پوشش پا سریع‌تر از بخش‌های دیگر لباس در تمام ایران تغییر کرده است. امروزه مدل کفش‌ها اغلب یکنواخت است. فقط استفاده از صندل و دم‌پایی به دلیل وضعیت جوی بیشتر از شهرها معمول است.

حصیربافی

برای بافتن حصیر از ساقه‌های نی استفاده می‌شود که «جگن» نام دارد. این گیاه به‌وفور در اطراف دریاچه هامون می‌روییده. از حصیر برای ساختن خانه‌های حصیری و زیرانداز استفاده می‌کردند. با حصیر سبد یا شول [šul] و نیز زنبیل یا سنگورک [sangurak] درست می‌کنند.

پرده‌بافی

مواد خام پرده گیاهی دریایی است به نام لُخ یا خولک که از حاشیة دریاچه هامون به دست می‌آید. پرده بافته‌شده را پشت پنجره و در اتاق‌ها می‌زدند. این پرده را خارج از سیستان نیز می‌فرستادند.

قایق یا توتن [tutan]

این قایق از نوعی گیاه دریایی به نام توتک ساخته می‌شود. پاروی این قایق چوبی است به طول حدود پنج‌شش متر به نام پچو که قایق را به حرکت درمی‌آورد.

چلی [čalli]

چلی یا کاسبان [kâsebân] صنایع و ابزار خانگی تولید می‌کردند و از واحدی به واحد دیگر می‌رفتند و تولیدات خود را عرضه می‌کردند. امروزه آنان ابزاری مانند چاقو، شیشه و غربال درست می‌کنند.

موسیقی

آلات موسیقی سیستان عبارت است از: قیچک، دف [dâre]، دُهل [dol]، و سرنا (ساز). از ساز و

دل هنگام استقبال از کسانی که از سفر می‌آمدند یا پیشتازان جنبشی بودند استفاده می‌کردند. ضرب‌های کوبیده بر دهل یکنواخت و طولانی و برای خبر کردن نیز بود. مراسم شادمانی همیشه با صدای موسیقی و رقص‌های چوبی همراه است. در رقص چوبی از قطعات چوب استفاده می‌کنند که جایگزین شمشیر شده است.

غذاهای ساده و ویژه سیستان (رخشانی: ۱۷۴ تا ۱۸۱)

آچار [âçâr]: پیازداغ مخلوط با زردچوبه و فلفل است که به اندازه کوفته کوچک درمی‌آورند و خشک می‌کنند. هرگاه بخواهند غذا بپزند یکی از این کوفته‌ها، آچار، را که قبلاً خشک شده در آن می‌اندازند تا هر بار نخواهند این مخلوط را آماده کنند.

اوجیزک [oʷjizak]: به مخلوط پیازداغ و تخم‌مرغ آب اضافه می‌کنند (نام اوجیزک از همین می‌آید). آن را کمی می‌پزند و با نان صرف می‌کنند.

اودوغ [oʷdoq]: پس از گرفتن کره از ماست، دوغ باقی‌مانده را با نان می‌خورند.

اشکنه [eškana]: اشکنه را با عدس یا خرما درست می‌کنند. هسته خرما را درمی‌آورند. خرما را در روغن [maska] یا دنبه [pa] داغ کرده و به آن تخم‌مرغ اضافه می‌کنند. با عدس پخته نیز همین را می‌توان درست کرد.

بورک [borak]: بورک یعنی سه‌گوش. هر نوع نانی که سه‌گوش باشد بورک نامیده می‌شود. در بهار یک نوع گیاه را، که طعم شاهی می‌دهد، از صحرا می‌چینند و می‌پزند و آن را در خمیر نان می‌گذارند و در تنور یا تندور [tondur] می‌پزند. به آن بورک سوزی می‌گویند.

کاکولک [kâkolak]: گیاه شوری است که همزمان با سوزی می‌روید. کاکولک را همان‌طور خام همراه سوزی در خمیر نان می‌گذارند و بورک سوزی و کاکولک درست می‌کنند.

بورک خرما: این نان مخصوص نوروز است. هسته خرماها را درمی‌آورند. خرما را در روغن کمی تفت می‌دهند و در خمیر نان می‌گذارند و در تنور می‌پزند. در بورک نوروز شیر می‌ریزند.

بورک روغنی [roʷqani]: به خمیر بورک کمی روغن اضافه می‌کنند و می‌پزند.

بریو [bariyo] از گندم یا ذرت: گندم یا ذرت بوداده را در تاوه روی آتش می‌گذارند.

په‌لو [palo] یا چلگی [čalgi]: خوشهٔ گندم را قبل از آنکه خشک شود با ساقه می‌کنند. یک دستهٔ آن را با یک ساقه می‌بندند و روی آتش می‌گذارند و مرتب این‌رو آن‌رو می‌کنند تا ببزد. آن را از روی آتش برمی‌دارند کمی که سرد شد در بین دو دست می‌مالند تا دانهٔ گندم پخته از ساقه جدا شود.

په‌له [palla] و پتک [patak]: آغوز پختهٔ گاو را په‌له و آغوز پختهٔ گوسفند را پتک می‌گویند. پتک را در کیسه‌ای که برّه در آن متولد شده درست می‌کنند. شیر را در این کیسه می‌ریزند و در آن را می‌بندند. حرارت شیر را غلیظ و قابل مصرف و بسیار مقوی می‌کند.

تاس اووی [tās oʻvi]: تاس اووی مخلوطی است از روغن و شکر و ادویه‌جات که به زائو داده می‌شود و بسیار مقوی است.

تجگی [tajgi]: در اوایل زمستان مقداری گندم در یک ظرف می‌ریزند که سبز شود. وقتی ریشهٔ آن‌ها به حدود ۱۰ سانت رسید آن را در هوای آزاد می‌گذارند که خشک شود و سپس آن را در آسیاب دستی (آس‌دستی) آرد می‌کنند. این آرد را که تجگی نام دارد در دیگی می‌ریزند. آتشی از پهن آماده می‌کنند که دگدون خارم [digdoñ xârm] نام دارد به معنای کود و بوتّه پوسیده، و ظرف محتوای تجگی را که با آب خمیر شده است روی آن می‌گذارند. همهٔ طرف‌های دیگ را با آتش می‌پوشانند. خمیر دم می‌کشد. وقتی آماده شد شیرین و مقوی است.

چنگالی [čangâli]: چنگالی روغن (مسکه) گرفته‌شده از شیر (نه از ماست) است که داغ می‌کنند و با نان می‌خورند.

چه‌ولی [čavali]: لایهٔ نازک خربزه را از پوست جدا می‌کنند و می‌گذارند خشک شود، و به خود بپیچد. به این تکه‌ها چه‌ولی می‌گویند.

شیره [šire]: شیره مربای هندوانه یا کؤل [kaval] را گویند که با نان می‌خورند.

چلبک [čalbak]: روغن و ماهی را در تاوه می‌گذارند و خمیر پهن‌شدهٔ نان را روی آن قرار می‌دهند. چند بار که زیر و رو کنند آماده می‌شود.

رشته: خمیر گندم بریده شده است که با کارد به صورت رشته رشته درمی آورند و در آفتاب روی طناب خشک می شود. رشته را داخل پلو یا در آش می ریزند.

بافندگی

نقش های قالی در سیستان شامل خشتی، دوخشته، سه خشته، خشته خشته (ترنج ترنج)، کجواهای، گلدانی و درختی است. این طرح ها قدیمی تر از طرح هایی است که در قرن اخیر در سیستان بافته می شود، از جمله جنگلی، گل قندانی، حیات اشتر، مددخانه و قابقای. جوال یا کیسه بزرگ حمل گندم، جو و حبوبات را در سیستان «گال» می گویند. جوال یا از موی بز، یا از پشم گوسفند یا از «لته» های پارچه مستعملی بافته می شود که به صورت الیاف درآمده است و به ترتیب جوال مویی، جوال پشمی یا جوال لته ای خوانده می شود.

از خورجین و توبره نیز برای حمل بار استفاده می کنند. سفره نیز بافته می شود. پالان برای حمل بار به وسیله چهارپاست. طناب بافی یا چیلک بافی [čilak bāfi] نیز تولید بسیار مهمی است. ابزار ریسندگی شامل چرک [čarak] (ابزار جدا کردن پنبه از دانه)، چر [čar] (ابزار نخ ریزی)، چرخه [čarxe] (ابزار درست کردن کلاف از نخ) و جلک [jelak] (ابزار ریسندگی) است. دسته مکو [mako] از ابزار پارچه بافی است.

مسکن در سیستان

کپر [kappar] یا خانه حصیری مسکن کسانی بود که در حاشیه هامون به سر می بردند. طرف شمال کپر را با چوب و حصیرهای کوچک می پوشاندند و طرف جنوب آن باز بود. شکل کپر نیم دایره بود و صیادان از آن استفاده می کردند. چادر سیاه عشایری در سیستان پلاس نامیده می شود و از موی بز به رنگ طبیعی بافته می شود.

چوپوش [čopuš] خانه ای روستایی است که با نوعی چوب به نام سرو سیستانی یا کرگز [korgaz] پوشیده می شود. روی چوب ها حصیری به نام چپر می اندازند که از ترکه درخت گز به صورت حصیر بافته می شود و بالاخره روی آن را با کاه گل می پوشانند تا از باران مصون بماند. خانه هایی روستایی هنوز به همان شکل دیده می شود. قطر دیوار خانه بین ۵۰ تا ۷۰ سانتی متر است و برای جلوگیری از ورود احشام به داخل خانه باربندی برای نگهداری تعدادی دام وجود دارد. در جلو اتاق محلی برای نشستن وجود دارد به نام «دکونچه» که در ضمن بین حیاط و اتاق نشیمن فاصله ایجاد می کند. خانه ها از خشت و گل درست می شود. به خانه دوطبقه بالاخانه می گویند، ولی اکثر خانه ها یک طبقه اند.

اگر سری به شهر زاهدان بزنیم می‌بینیم ساختمان‌سازی در این شهر پدیده‌های نوینی به وجود آورده است خانه‌های ویلایی قابل مقایسه با تمام شهرهای بزرگ ایران، آپارتمان‌سازی و استفاده از آجرهای تزیین‌شده با رنگ‌های مختلف و آئینه و استفاده از شیشه‌های سبزرنگ بسیار رایج است. در درون ساختمان‌ها شاهد اتاق‌های بزرگ با گچ‌کاری و آئینه‌کاری و آشپزخانه‌ی آپن رو به اتاق هستیم که با تلفیقی از پشته و مبل آراسته شده. همه جا تلویزیون مرکزیت دارد. فرش ماشینی و رایانه هم از راه رسیده است.

زیارتگاه

اعتقاد به زیارتگاه در بین مردم سیستان زیاد است. مهم‌ترین زیارتگاه منطقه زیارتگاه امیران در منطقه خشک و باستانی امیران است. زیارتگاه مهم دیگر بی‌بی‌دوست است که به معنای بی‌بی رحیم است، به خاطر آنکه این بی‌بی مداواگر بیماران است. کرگز [korgaz] یک نوع درخت گز است که همیشه سبز است. می‌گویند نزد زرتشتیان این گیاه مقدس بوده و شاخ و برگ این درخت نشانه‌ی درستی و حقیقت تعالیم زرتشت است. می‌گویند این درخت را اولین بار زرتشت کاشته و مستحق احترام و اعتقاد مذهبی است (کرزن: ۸۴۲).

منابع

- احمدی، دکتر حسن (ترجمه و تدوین)، *جغرافیای تاریخی سیستان، سفر با سفرنامه‌ها* (کریستی کانلی، فریه اسمیت، گلداسمید، راولینسون، سایکیس، مکماهون، هانتیگتون، لندور، تیت، آندال)، ناشر مؤلف، ۱۳۷۸.
- رخشانی، بدیل سیستان، جلد اول، [بی‌نام]، ۱۳۶۰.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران*، جلد ۲، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- سیدسجادی، سیدمنصور، *باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان*، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۴.
- کرزن، جرج ن، *ایران و قضیه ایران*، جلد اول، ترجمه غ. وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۹ و ۱۳۶۲.
- کمیسیون ملی یونسکو در ایران، *ایران‌شهر*، نشریه شماره ۲۲، جلد اول و دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
- مدرس صادقی، جعفر (ویرایش)، *تاریخ سیستان، از مجموعه بازخوانی متون*، نشر مرکز، ۱۳۷۳.